



## تجلی شاعرانه داستان خضر(ع) در دیوان اشعار حکیم نزاری قهستانی

دکتر علیرضا محمودی<sup>۱</sup>

ملیحه صحرانورد<sup>۲</sup>

### چکیده

حکیم نزاری قهستانی از جمله بزرگ‌ترین حکما و شعرای شیعی مذهب سده هفت و هشت است. وی در بیان افکار حکیمانه و اثربخشی اشعار خود به کاربرد تلمیحات اسطوره‌ای، تاریخی و دینی توجه خاصی نشان داده است. از جمله این اسطوره‌ها می‌توان به کاربرد فراوان اسطوره دینی حضرت خضر (ع) و آب حیات اشاره کرد. در این پژوهش که با هدف بررسی و معرفی هر چه بهتر ویژگی‌های دیوان اشعار حکیم نزاری قهستانی صورت پذیرفته، تلاش گردیده تا به شیوه توصیفی و تحلیلی کاربرد اسطوره دینی حضرت خضر (ع) در دیوان اشعار وی بررسی گردد. لذا پس از بیان مقدمه‌ای کوتاه در مورد زندگی و اشعار حکیم نزاری قهستانی، این مسأله در بخش‌های فرعی خضر(ع)، هدایتگری خضر(ع)، سبزپوشی وی، آب حیات، آب حیوان، و دیگر جلوه‌های شاعرانه بررسی گردیده است. نتیجه این پژوهش ضمن این که بیانگر وسعت معلومات شعری و دینی حکیم نزاری قهستانی می‌باشد، کاربرد هنرمندانه و آگاهانه داستان خضر(ع) و آب حیات را در حسن تأثیر و شاعرانه نمودن کلام نزاری قهستانی نشان می‌دهد. امری که بی‌شک در طول تاریخ در شهرت و ماندگاری اشعار وی نقش بسزایی داشته است.

**کلید واژه:** نزاری قهستانی، اسطوره، خضر، آب حیات.

### مقدمه

حکیم سعدالدین بن شمس الدین محمد نزاری بیرجندی قهستانی از شاعران معروف قرن هفت و آغاز قرن هشت هجری است. وی در راه هر چه بیشتر شاعرانه تر کردن کلام و افزودن بر حسن تأثیر آن از عنصر شعری مختلفی بهره برده است که از آن جمله به اسطوره می‌توان اشاره نمود. اسطوره، غم و شادی و آرزوهای نهفته انسان‌هاست که در قالب قصه بیان می‌گردد و بیان‌کننده احساسات و نشان‌دهنده افکار انسانی است و با

mahmoodi\_ar@yahoo.com  
 sahranavard.malihe@yahoo.com

<sup>۱</sup> استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه زابل  
<sup>۲</sup> کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی



بررسی آن ها گوشه های تاریک تاریخ روشن می‌گردد و شناخت درست فرهنگ های انسانی میسر می‌شود (مارکیش، ۱۳۵۱: ۵).

داستان حضرت خضر (ع) و چشمه آب حیات از عناصر اسطوره‌ای تجلی یافته در دیوان اشعار نزاری قهستانی است که در اشعار وی کاربرد فراوانی دارد. در اعتقادات اسلامی، چشمه آب زندگانی، چشمه‌ای است که هر کس از آن بنوشد یا تنش را در آن شست و شو دهد، آسیب ناپذیر و جاودانه می‌شود. اسکندر در جست‌وجوی این آب ناکام ماند و خضر از آن نوشید و جاودانه شد، از این رو گاهی از این چشمه به آب خضر نیز یاد شده است (یا حقی، ۱۳۸۶: ۱۰). برخی آب حیات را علم لدنی و معرفت حقیقی دانسته اند که ویژه انبیا و اولیاست و گاهی از آن به دریای نور تعبیر کرده اند که در دریای ظلمت نهفته است و برای رسیدن به این نور باید از ظلمت‌ها گذشت (سجادی، ۱۳۷۰: ۳).

در این پژوهش که با هدف تبیین هر چه بهتر ویژگی‌های شعری دیوان اشعار حکیم نزاری قهستانی صورت پذیرفته، بنا به اهمیت مسأله نمود عناصر اساطیری در دیوان اشعار نزاری قهستانی، به بررسی داستان حضرت خضر (ع) و چشمه آب حیات پرداخته شده است. مهمترین سؤالاتی که در این تحقیق تلاش گردیده بدان‌ها پاسخ داده شود، عبارت است از:

- نمود داستان حضرت خضر (ع) و آب حیات در دیوان اشعار نزاری قهستانی چگونه است؟

- نزاری قهستانی در ارتباط با این اسطوره به کاربرد کدام عناصر تلمیحی توجه بیشتری نشان داده است؟

بدین منظور تمام دیوان اشعار حکیم نزاری قهستانی مورد بررسی قرار گرفت و عناصر شعری مرتبط با داستان حضرت خضر (ع) و آب حیات از آن استخراج گردید. پس از گردآوری و تجزیه و تحلیل اطلاعات جمع‌آوری شده، مشخص گردید که نزاری قهستانی به کاربرد عناصر تلمیحی داستان حضرت خضر (ع) در دیوان اشعار خود توجه ویژه‌ای نشان داده است. لازم به ذکر است که روش انجام این پژوهش، به شیوه توصیفی-تحلیلی بوده، جمع‌آوری اطلاعات به صورت اسنادی و کتابخانه‌ای می‌باشد.

۱. نگاهی مختصر به زندگی و آثار حکیم نزاری قهستانی

حکیم نزاری قهستانی در یکی از سال‌های آشوب و فتنه در روستای فوداج قهستان در خانواده‌ای که به حدس نه چندان دور از قطع و یقین، خود از محورهای غوغا و منازعه و اختلاف روزگار بوده‌اند، پا به جهان گذاشت (نزاری قهستانی، ۱۳۷۱: ۱۲). نزاری در جوانی ادبیات و علوم متداول زمان را در قهستان آموخت و در عین حال، ایام جوانی را به عشرت و میخوارگی سپری کرد و این عادت به میخوارگی را جز در ایامی محدود همواره ادامه داد. او هنوز جوان بود که قدم در راه اسماعیلیان نهاد، نخستین مربی اسماعیلی نزاری، هم‌چنان که از گفته خود شاعر پیدا است، کسی جز پدرش نبوده است (بایبوردی، ۱۳۷۰: ۴۹). وی عنوان حکیم را در زمان زندگانی خود یافته بود. «نزاری» که شاعر آن را در همه شعرهای خود به عنوان تخلص به کار برده، در حقیقت



عنوان خانوادگی اوست(صفا، ۱۳۷۱: ۱۵۰). نزاری در حقیقت عنوان خانوادگی اوست که شاعر آن را در لقب و تخلص شعری مورد استفاده قرار داده است و این که بعضی تصور کرده اند شاعر به سبب لاغری چنین نامی اختیار کرده، درست نیست(همان: ۷۳۶).

نزاری با ادبیات فارسی و عربی آشنا بود؛ به ویژه آثار عمر خیّام بر او تأثیری نیرومند و پایدار بر جای نهاد. با این که استادان او سنی مذهب بودند، او بر کیش پدری خود یعنی مذهب شیعه بوده است. او از روزگار جوانی در دیوان دربار خاندان آل - کرت خدمت می کرد(ریپکا، ۱۳۸۳: ۴۶۰)

از حکیم نزاری قهستانی آثار ارزشمندی بر جای نهاده شده که عبارت می باشد از:

۱. کلیات دیوان اشعار نزاری که مشتمل بر قصیده، غزل، ترکیب بند، ترجیع بند و قطعه است.
۲. منظومه ادب نامه که مشتمل بر اشعاری است که در آن ها نزاری عقاید خود را در حمایت از منافع توده مردم با آداب اشرافی مقایسه می کند(بایوردی، ۱۳۷۰: ۱۵۷-۱۶۳).
۳. مناظره شب و روز که دفاعیه ای در اثبات بی گناهی شاعر در برابر بدگویی های بدخواهان است که باعث می شود، مورد عفو قرار گیرد و دوباره به کار دیوانی مشغول شود(باسورث، ۱۳۶۶: ۵۷۰).
۴. منظومه ازهر و مزهر که بزرگ ترین اثر حماسی نزاری به وزن خسرونامه عطار و خسرو و شیرین نظامی است(نزاری قهستانی، ۱۳۷۱: ۲۵۰).
۵. دستورنامه آخرین منظومه مثنوی شکل حکیم که در ستایش شراب و ادب شراب خواری، پرورش نوبادگان و نوباوگان مجلس شراب است و مخاطب، دو فرزند حکیم اند(همان: ۲۵۴).

## ۲. اسطوره خضر(ع) و آب حیات

در مورد حضرت خضر(ع) دیدگاه های متفاوتی وجود دارد. بعضی، خضر را از پیامبران بنی اسرائیل و برخی، بنده ای از بندگان خدا هم چون لقمان دانسته اند که علم بسیار داشت(یاحقّی، ۱۳۸۶: ۳۳۲). طبق بیش تر روایات اسلامی، نام او خضر و کنیتش، ابوالعبّاس است و بعضی نام او را الیسع گفته اند. او از هر جا می گذرد و یا هر جا که نماز می گذارد، زمین در زیر پا یا در اطراف او سبز و خرم می شود و بعضی گفته اند که نامش ایلیا و مادرش رومی و پدرش از پارس بوده است... (فروزانفر، ج ۱، ۱۳۴۷: ۱۱۸).

آب حیات که از آن با تعبیر و الفاظ گوناگونی چون: آب، آب بقاء، آب چشمه حیوان، آب حیات، آب حیوان، آب زندگانی، آب زندگی، چشمه، چشمه آب حیات، چشمه حیوان، چشمه خضر، چشمه زندگانی، زلال بقاء، زلال خضر، زلال زندگانی، زلال زندگی، سرچشمه حیوان و عین الحیات یاد شده است، آب چشمه ای اساطیری می باشد که در محلی ظلمانی واقع است؛ به همین دلیل بین آب حیات و چشمه آن، با تاریکی و سیاهی مراعات نظیر است. از آن جا که آب حیات زندگی بخش است، گاه کنایه از شراب هم هست(شمیسا، ۱۳۸۹: ۱۲۳). آب حیات یا آب زندگانی بر طبق روایات و اعتقادات، آب چشمه ای است که هر کس از آن بخورد، زندگانی جاوید



یابد. اندیشهٔ بقا و زیستن جاودانی، آدمی را بر آن داشته‌است که در افسانه و تاریخ راه‌هایی به سوی عمر ابد بگشاید و اگر نه در عالم واقع، لااقل در ضمیر و خیال خویشتن برای تحقق آن بکوشد (یا حقی، ۱۳۸۶: ۱۰).

پدر خضر اگرچه پادشاهی نیکوکار بود، خدا را نمی‌پرستید؛ اما خضر خداپرست شد و ازدواج نکرد و در جزایر مسکن گزید. خضر بر آب حیات نیز دست یافت و تا رستخیز جاودانه شد، به همین جهت، برخی منابع او را سرکردهٔ لشکر اسکندر یا ذوالقرنین شمرده‌اند که در نتیجهٔ تقوای خود و یا به دلیل این که بر مقدمهٔ لشکر او بود، به نوشیدن آب حیات موفق شد ولی اسکندر (ذوالقرنین) از آن محروم ماند (همان: ۳۳۳).

خضر، سبزه‌پوش است و به همین دلیل کسانی که برای برآوردن حاجت خود برای خضر نذر کرده‌اند، جامهٔ سبز می‌پوشند (شمیسا، ۱۳۸۹: ۲۸۲). خضر راهنمای دریاهاست و هر که در دریاها راه را گم کند، او راه را نشان می‌دهد و هر که بمیرد بر او نماز می‌کند و الیاس همین کار را در بیابان‌ها انجام می‌دهد و هر دو زمان حج به مکه می‌آیند و هیچ کس آن‌ها را نمی‌بیند، مگر آنان که خودشان بخواهند. عرفا، خضر و الیاس را در زمرهٔ اولیا به حساب آورده‌اند؛ به نظر آن‌ها خضر مظهر عشق و موسی نماد عقل است که در هم‌سفری خضر ناتوان شد. آب حیات درون ظلمت قرار دارد و خضر، سالک را به آن راه هدایت می‌کند (یا حقی، ۱۳۸۶: ۳۳۳).

مطابق روایات، خضر بر افراد خاصی ظاهر می‌شود؛ برای اولین بار، سنایی از ملاقات با خضر سخن به میان آورده‌است. عامهٔ مردم نیز معتقدند خضر بر افرادی که بخواهد، ظاهر می‌شود و مشکل آن‌ها را از میان برمی‌دارد و حتی طریقهٔ خاصی برای حاضر کردن خضر پیشنهاد کرده‌اند. به نظر می‌رسد دیدار با خضر، اساساً یک فکر ایرانی باشد. در ادب فارسی اساطیر مربوط به خضر، گاه با افسانه‌های مربوط به جام جم، به دلیل ارتباط با اسکندر با جام و خضر و گاهی با روایات مربوط به جم ارتباط یافته‌است (همان).

### ۳. تجلی داستان خضر و آب حیات در دیوان نزاری قهستانی

داستان خضر و آب حیات در دیوان اشعار نزاری قهستانی انعکاس چشم‌گیری دارد. البته لازم به ذکر است که نزاری در بهره‌گیری از داستان خضر و آب حیات بیشتر به هدایتگری وی نظر داشته‌است. عناصر اسطورهٔ خضر و آب حیات را در دیوان اشعار نزاری قهستانی بنا به اهمیت به قسمت‌های زیر می‌توان تقسیم نمود:

#### ۳-۱. خضر

- ارتباط بین خضر و چشمهٔ آب حیات:

حکیم نزاری قهستانی در اشعار خود با کاربرد کلمهٔ خضر و در کنار آن آب حیات، بیشتر به خلق تصویرهای شعری و بیان حالت‌های عاشقانه و عارفانهٔ خود نظر دارد. او گاه خود را به خضری تشبیه می‌کند که بخشندهٔ آب حیات است:

من هم‌چو خضر ریخته در کام او زلال  
 تو هم‌چو سیل خانه‌برانداز عندلیب (نزاری قهستانی، ۱۳۷۱: ۵۹۸).



و گاه لب معشوق را همانند چشمه آب حیات و کوثر دانسته و موهای رسته شده بر گرد آن را همانند خضر تصور نموده:

درون لب ت چشمه روح بخش      خضر بر کنار و میان پر ز نوش  
(همان: ۱۳۱۶)

لب ت چشمه و خضر گردش نشسته      نبات است کز طرف کوثر برسسته  
(همان: ۳۲۷).

چو خضر خاصیت آب زندگی یابم      اگر چنان که به عمدا لبم رسد به لبش  
(همان: ۱۲۸۱).

از دیدگاه نزاری آن جایی که باید خضر و آب حیات را جست، جایی جز خرابات نیست:

در خرابات مصافات آی تا بنمایم      صد هزاران خضر بر سرچشمه آب حیات  
(همان: ۶۰۹).

در خرابات است که باید زلال شراب را جوید، شرابی که در جان بخشی همانند آب حیات و حتی بالاتر از آن است:

بستان جام ما که در چشمه      خضر را هم‌چنین زلالی نیست  
(همان: ۹۰۲).

حتی خضر نیز با کوشش بسیار است که بدین نکته پی برده که آب حیات چیزی جز آب زلال یا همان شراب بیش نیست:

بسیار بکوشید خضر تا که بدانست      آخر که حیاتش هم ازین آب زلال است  
(همان: ۶۶۷).

نزاری خود را همانند خضر می‌داند. با ایت تفاوت که خضر بر سر چشمه آب حیات بوده و وی بر سر چشمه کوثر در بهشت:

خضر چون بوده‌ست بر سر چشمه آب حیات      بر لب حیات کوثر نزاری هم‌چنان بوده‌ست  
دوش (همان: ۱۳۰۷).

- چشم پوشی از جهان و لذات زندگی:

از نظر نزاری برای رسیدن به حیات جاوید و زندگی یافتن دوباره باید که به مرتبه فناء فی الله و نیستی کامل رسید:

کسی که زنده به عیسی دمی نباشد اگر      خضر بود به عدم رفت کز جهان بگذشت



(همان: ۹۱۴).

- جهانگردی و سیر و سلوک:

خضر همیشه در حال سیر و سلوک است. این سیر و سلوک می‌تواند که بدون حرکت و از جایی به جای دیگر رفتن نیز صورت گیرد:

مسیح دور کمال اند در سلوک چو خضر      نشسته ساکن و در بر و بحر می‌گردند

(همان: ۱۱۳۶).

- مشاهده دارالبقا:

خضر نه تنها در این دنیا در حال سیر و سلوک است بلکه موفق به دیدار دارالبقا و دنیای آخرت نیز شده است:

دارالبقا به عین یقین دیده چو خضر      یک‌بارہ بر شکسته ازین عالم مجاز

(همان: ۱۲۴۴).

- اشاره به رمزناکی داستان خضر و آب حیات:

خضر و آب حیات برای همگان قابل دریافت و شناخت نیست بلکه این‌ها همه رموز و اسراری است که باید بدان‌ها راه جست:

از موسی و عصاش قیاسی گرفته‌ایم      وز خضر و آب چشمه رموزی شنیده‌ایم

(همان: ۱۵۰).

آتش و آب خلیل و خضر تمثیل اند تو      قابل آب بهشتی منکر نار جحیم

(همان: ۱۵۹).

- جاوید ماندن و فارغ بودن مردن:

خضر با نوشیدن آب حیات به بیماری دست یافته، به امر خدا زنده جاوید گشته است:

خورده‌ست خضر آبی کز خاصیت فعلش      ترکیب وجود او هرگز نشود لاشی

(همان: ۵۵۳).

مرا خضر ازین آب داده است و گفته      چنان خور که من تا بمانی چو من حی

(همان: ۵۵۹).

نزاری خود نیز همانند خضر مدعی است که می‌شود به حیات جاوید دست یافت و این کار به‌جز با سجده کردن بر خاک پای دوست و جرعه نوشیدن امکان پذیر نیست:

جاوید زنده مانم و باقی شوم چو خضر      گر سجده‌ای به من رسد از خاک پای دوست

(همان: ۸۳۲).

مردمان ما را به جهل از مرگ ترسانند و ما      گر نه چون خضریم خضرآسا ز مردن فارغیم



(همان: ۱۶۷).

چون نزاری جرعه نوش خضر باش      تا بدانی چیست میت، کیست حی

(همان: ۵۶۹).

- راهنمایی و هدایتگری:

خضر هدایتگر مردم گمشده در خشکی هاست. تنها اوست که می‌تواند ما را به چشمه آب حیات راهنمایی کند:

بی‌واسطه هدایت خضر      ره نیست به چشمه در سیاهی

(همان: ۶۳۲).

اگر از من پرسی خضر وقتی      وگر باور کنی آب زلالی

(همان: ۵۳۸).

- ایمان داشتن به خدا:

ایمان به خدا باعث جاودانگی انسان شده و نافرمانی و کفر انسان را به سرنوشت فرعون دچار می‌سازد:  
آن لحظه شدی زنده که چون خضر بودی      و آن لحظه بمردی که چو فرعون بزادی

(همان: ۴۱۸).

- فرخنده پی بودن:

خضر خوش قدم و فرخنده پی است. گذر کردن او در هر جایی باعث نعمت و آبادانی می‌شود:

و در وجود خویش نهان باز بودمی      فرخنده پی چو خضر مبارک مسیرمی

(همان: ۵۵۴).

- سبز پوشی:

خضر سبزپوش است. نزاری با بهره‌گیری از این مضمون، موهای رسته شده بر لب معشوق را همانند سبزه‌ای می‌پندارد که بر لب آب زلال روئیده است:

سبزه بر طرف لبش پنداری      خضر بر آب زلال افتاده‌ست

(نزاری، ۱۳۷۱: ۸۴۸).

- راهنمایی به آب زندگانی و عمر جاوید:

خضر راهنمای مردم به آب حیات است. آب حیاتی که جاودانگی می‌بخشد:

وگر چون خضر ره دادی به آب زندگی ما را      همیشه سبزه خطش تماشا جای ما بودی (همان: ۴۳۹).

در ضلالت مجوی راه که خضر      روشنایی ز روشنایی یافت



(همان: ۹۲۲).

خضر رهم باز داد بر لب آب حیات      زنده عشقم کنون فارغم از جان و تن

(همان: ۲۳۰).

### ۲-۳. آب حیات

نزاری قهستانی از آب حیات و اصطلاحات دیگر مربوط به آن همانند: آب حیوان، آب خضر، چشمه حیوان، چشمه حیات و چشمه خضر در اشعار خود بهره فراوانی برده است. این آب حیات که شیرین است و زندگی بخش، در بسیاری از موارد در اشعار نزاری در معنی شراب است. آب حیاتی که زندگی بخشاست و موجب جاودانگی می شود. کاربرد آب حیات و ترکیبات مرتبط با آن را در دیوان اشعار حکیم نزاری قهستانی در این موارد می توان مشاهده کرد:

- تشبیه شراب به آب حیات:

نزاری در ابیات مکرر شراب را تشبیه به آب حیات کرده است. ابیات ذیل از این نمونه است:

برخیز ساقیا بده آب حیات را      چون روح کن به معجزه احیا اموات را

(نزاری قهستانی، ۱۳۷۱: ۵۰۲).

دوستان با جگر تشنه رسید آب حیات      کوری مدعیان را به محمد صلوات

(همان: ۶۱۰).

آب حیات در قدح جان فزای او      انفاس روح در دم معجزنمای اوست

(همان: ۸۱۵).

هان سبک دوری بگردان ای پسرز آب حیات      آن چنان کز یک دگر نگسلند اقداح را

(همان: ۵۰۷).

زهر خور گو منکر آب حیات      تا بسوزد در سعی از تشنگی

(همان: ۵۳۶).

معنی آب حیات هر دو ندانسته اند      گویی نشنوده اند معجزه جام کی

(همان: ۵۶۵).

- شیرینی آب حیات:

آب حیات شیرین است اما از دیدگاه نزاری لب معشوق از آب حیات نیز شیرین تر است:

به لب شیرین تر از آب حیات است      به غمزه آفت خلق جهان است

(همان: ۶۹۴).

- هر کسی استحقاق رسیدن به آب حیات را ندارد:

از نظر نزاری هر کسی استحقاق رسیدن به آب حیات (شراب) و نوشیدن آن را ندارد. چنان که اسکندر

علی رغم تلاش فراوان نتوانست، بدین مهم دست یابد:





چشمه خنـب رزست مایه آب حیات      سعی سکندر چه سود جستن از آن جاکه نیست  
(همان: ۸۸۳).

- باده و انگبین و آب حیات دارای ارزش یکسانی هستند:

باده و انگبین و آب حیات      هر سه اندر یکی مکان دارد  
(همان: ۱۰۰۱).

بر پاک نفس پاک رو پاک زاد کی      آب حیات نهی خلاف کرام کرد  
(همان: ۱۰۲۸)

آب حیات و حله فردوس حاصل است      اینک نگاه کن به میان و کنار باغ  
(همان: ۱۳۳۷).

در این بیت شاعر با کاربرد «آب حیات آتش زن» تصویر پارادوکس زیبایی به کار برده است:

ساقی ز پای منشین جامی به دست ما ده      ز آب حیات آتش در کله‌های ما زن  
(نزاری، ۱۳۷۳: ۲۲۸).

حکیم نزاری گاه با تشبیه معشوق، لب معشوق و یا دیگر اندام او به آب حیات، سعی در اثربخشی و زیبایی بیشتر اشعار خود کرده است:

شیرین نباتی آب حیاتی      چالاک سروی چابک نهالی  
(همان: ۵۴۲).

روحی و لبـت آب حیات است      مکاه از جان من در عمر افزای  
(همان: ۳۸۲).

همه لطایف صنعی همه شمایل حسن      که دید آب حیاتی درون پیرهنی  
(همان: ۶۱۰).

ز لب تشنه جانی به آب حیاتی      ز تن رفته روحی به عیسی صفایی  
(همان: ۶۴۵).

- آب حیوان

از آب حیات با عنوان آب حیوان نیز یاد شده است. از نظر حکیم نزاری قهستانی، آب حیوان در سیاهی جای ندارد بلکه آن را باید در سایه سار خورشید عشق جوید:

مگوئید آب حیوان در سیاهی است      از آن در سایه خورشید عشق است  
(نزاری، ۱۳۷۱: ۶۶۵).

وی در بیتی دیگر با استفاده از ترکیب آب حیات می‌گوید:



- بشنو از اربا تاویل این همه تشبیه چیست  
آب حیوان باز نتوان یافت الا از ندات  
(نزاری، ۱۳۷۱: ۶۱۰).
- همچنین بیت بعد یادآور مضمون این بیت سعدی است:  
دیدار یار غایب دانی چه ذوق دارد  
ابری که در بیابان بر تشنه‌ای بیارد  
(سعدی، ۱۳۸۱: ۷۱۰).
- مرا به دیدن تو اشتیاق چندان است  
که تشنه را به بیابان به آب حیوان است  
(نزاری، ۱۳۷۱: ۷۰۰).
- نزاری در ابیات زیر آب حیوان را که گاه آن را خاک کوی جانان، شراب، نوشدارو، لب معشوق و سیراب کننده تشنگان دانسته، آورده است:
- آب حیوانی کزو شد زنده جاوید  
گر ز من پرسند خاک کوی جانان من است  
(نزاری، ۱۳۷۱: ۷۱۸).
- باز دیدم خویشتن را در بهشت کوی دوست  
آب حیوان نوش کردم بر جمال روی دوست  
(همان: ۸۳۷).
- آب حیوان و من بادیه‌پیمود چنین  
کی شود سیر دل تشنه ... ست تو  
(همان: ۱۳۹).
- میکشیم مسکین نزاری را به فکر  
تشنگان را آب حیوان می‌دهم  
(همان: ۱۴۵).
- خستگان را نوش دارو ده ز لب بی‌زهر چشم  
بر کنار آب حیوان شربت قاتل مکن  
(همان: ۲۳۷).
- خوش‌ترست از آب حیوان خاک می  
زندگی زهرست بی‌تریاک می  
(همان: ۵۶۱).
- در آتش می اگر پیش آب حیوانم  
چه حاجت است که من توبه کردم از مایی  
(همان: ۶۶۰).

- آب خضر

- از آنجا که خضر تنها کسی بود که توانست به آب حیات دست یابد، این آب زندگی بخش به نام آب خضر نیز معروف شده است. حکیم نزاری با استفاده از این ترکیب ضمن این که آب خضر را با شراب برابر دانسته، معتقد است که آب خضر از جایی به نام عین بقا سرچشمه می‌گیرد:
- آب خضر و آب رز این هر دو آب  
من نمیدانم کدامین خوشترست  
(نزاری، ۱۳۷۱: ۷۷۴).



- آب خضر این جاست که ماییم ولی چشم      باریک نظر بود سرچشمه ندیدیم  
 (همان: ۱۵۹).
- کی بشنود سیاه دل این سر سر به مهر      کاب خضر ز عین بقا می رسد به من  
 (همان: ۲۶۸).
- شاعر در بعضی از ابیات خود خاصیت می و آب حیات را یکی می داند:  
 خاصیت آب خضر اینک بنگر بستان      تا هست علی التعمین در چشمه جام می  
 (همان: ۵۵۳).
- در این بیت، خود شاعر منظورش را از آب خضر معنوی توضیح داده است:  
 آب خضر معنوی دانی که چیست      ور قسم خواهی ز من حقا که می  
 (همان: ۵۶۲).
- نیز در این بیت، شاعر آب خضر را همراه ظلمت آورده است. ظلمتی که در زلف معشوق وجود دارد و نجات بخش است:
- در سواد زلف یار ما طلب کن آب خضر      تا بدان آب مصفا یابی از ظلمت نجات  
 (نزاری، ۱۳۷۱: ۶۰۹).
- چشمه حیوان
- حکیم نزاری در دیوان اشعار خود از آب حیات با عنوان چشمه حیوان نیز یاد کرده است. چشمه آب حیوانی که گاه می است و گاه لب معشوق. چشمه ای که قابل دستیابی است و نیاز به راهنمایی قابل و شایسته دارد:
- قدحی ده به من و زنده جاویدم کن      معنی چشمه حیوان چه بود زاده مو  
 (همان: ۳۱۵).
- گر نداری خبر از چشمه حیوان به من آی      تا به سرچشمه حضرت برم انگشت نمای  
 (همان: ۳۸۴).
- گر بدانستی که هم با خاک خواهد رفت خاک      چشمه حیوان به دست خود نمی انباشتمی  
 (همان: ۴۱۲).
- خط سبزش نگرید در گرد لبش      اینک آن خضر که از چشمه حیوان برخاست  
 (همان: ۶۴۹).
- دست درکش قصه لب بر چشمه حیوان یار      طوق گردن کرده مار حلقه گیسوی دوست  
 (همان: ۸۳۷).
- خواهی تا ره بری به چشمه حیوان      دیده وری پیش کن که پی شناسد  
 (همان: ۱۰۶۲).



گاه شاعر مدعی است که خود می‌تواند، راهنمای مشتاقان به سرچشمه آب حیوان باشد:

گر بیایی به سرچشمه حیوان برمت      پای کوبان به تماشاگاه رضوان برمت

(همان: ۹۴۹).

چشمه‌ای که دیگران مدعی‌اند رسیدن به آن کار هر کسی نیست، حتی نزاری:

گفت نزاری خموش شیفته‌رایبی مکن      چشمه حیوان به تو ساده‌دلا کی رسد

(همان: ۱۰۶۶).

همچنین ابیات زیر نمونه‌های دیگری از کاربرد چشمه حیوان را در دیوان اشعار حکیم نزاری قهستانی نشان

می‌دهد:

به تمنای تو گر تشنه بمیرم خوش‌تر      از بهشتی که درو چشمه حیوان خیزد

(نزاری، ۱۳۷۱: ۱۰۵۹).

دهانت ار به حلاوت نبات نیست چرا      چو چشمه حیوانش در دهان باشد

(همان: ۱۰۷۹).

مگر که چشمه حیوان ندیده‌ای جانا      چو خضر باش طلب‌گر که هست بادیه دور

(همان: ۱۲۲۱).

ماء معین بود چون ز چشمه حیوان      باله اگر بشنوی و گرنه شمیمدم

(همان: ۷۸).

به بر گرفته میان تو کی بود ککه چو خضر      کنار چشمه حیوان فراز می‌آیم

(همان: ۱۵۲).

- چشمه خضر

چشمه خضر نیز همانند آب خضر، از دیگر ترکیبات مورد استفاده حکیم نزاری در دیوان اشعار اوست که همانند موارد قبلی در بسیاری از موارد در معنی لب معشوق و شراب بکار گرفته شده است:

می نوش بر نبات لب چشمه خضر      ذوقی دگر بود لب چشمه نبات را

(نزاری، ۱۳۷۱: ۵۰۳).

شیشه هرگه که شود نیمه ز می دانی چیست      نیمه‌ای چشمه خضرست و دگر نیمه شراب

(همان: ۵۷۸).

خوش بودمی بر کنار چشمه خضر لبش      خوش نباشد بر کنار چشمه حیوان نبات

(همان: ۶۰۹).

چشمه خضر و زلال زندگی      جمله از حرف سخن‌گویان ماست

(همان: ۶۸۷).

دهانت چشمه خضرست از آن روی      که گردش سبزه خط بردمیده است



(همان: ۸۵۵).

چشمه خضر لب ت تازه نباتی دارد

درخور طوطی جان در چمن باغ جمال

(همان: ۱۰۱۱).

بر چشمه خضر افتد از شرم شود در خوی

عکس قدح مستان گر صبحدمی ناگه

(همان: ۵۵۳).

شاعر گاه روی معشوق را چشمه خضر می‌داند و می‌گوید:

چشمه خضر است در تاریکیش آورده‌اند

رویش ار در خط شود روزی عجب نبود از آنک

(همان: ۱۱۲۲).

گاه در اشعار نزاری، داستان اسکندر و جام جم با خضر در هم آمیخته شده است:

گر راست بشنوند ز من عکس جام تست

جام جهان‌نمای جم و چشمه خضر

(همان: ۷۴۱).

گاه نیز حتی خم شراب را چشمه خضر دانسته، سروده است:

خاک تعصب در آن چشمه خضرا میاش

چشمه خضرست خم‌زاده چشم مسیح

(نزاری، ۱۳۷۱: ۱۲۷۸).

همچنین در این دو بیت، لب معشوق به چشمه خضر تشبیه شده است:

نکرده چشمه خضر لب تو تر دهنم

هلاک می‌شوم از لعبت شکرده‌نم

(نزاری، ۱۳۷۳: ۱۳۳).

ساخته از دیده من یا و میم

چشمه خضرست لب ت روز و شب

(همان: ۱۶۸).

چشمه حیات

چشمه حیات نیز همانند چشمه خضر از دیگر ترکیبات مورد استفاده حکیم نزاری در دیوان اشعار اوست. وی

با استفاده از کاربرد جان‌بخشی و جاودانه‌سازی این چشمه همچون موارد پیشین آورده است:

یک بوسه از لب تو و سرچشمه حیات

خضر از کجا و خط غبار تو از کجا

(نزاری، ۱۳۷۱: ۶۰۱).

یا چشمه حیات سیاهیش برکنار

یا کوزه نبات میان گلاب دان

(همان: ۱۱۹۱).

به اختیار و یکی آرزو نکرد نجاتش

هزار تشنه بر آن چشمه حیات فرو شد

(همان: ۱۲۸۳).

ز بامداد کند چشمه حیات روانه

غلام ساقی خویشم که از شراب شبانه

(همان: ۳۶۰).



از چشمه حیات گر قطره‌ای بنوشم  
ایمن شوم ز مردن چون خضر جاودانی  
(همان: ۵۹۲).

شب وصال نبردم گمان روز جدایی  
هلاک می‌شوم ای چشمه حیات کجایی  
(همان: ۶۴۷).

در بررسی ابیات حکیم نزاری قهستانی مشخص می‌گردد که وی از آب حیات فقط به معنای حقیقی آن  
اکتفا ننموده، بلکه در بیان حالات شخصی، عارفانه و عاشقانه خود به کاربرد آب حیات و ترکیبات مشابه آن  
پرداخته تا بدین وسیله ضمن بیان افکار و عقاید خویش بر زیبایی و تأثیر اشعار آن‌ها بیفزاید.

### نتیجه

نتیجه این بررسی نشان از آن دارد که حکیم نزاری قهستانی در دیوان اشعار خود به کاربرد اسطوره خضر و  
آب حیات توجه ویژه‌ای داشته است. حکیم نزاری با کاربرد اسطوره دینی خضر و آب حیات به صورت تلمیح یا  
دیگر صورت‌های شاعرانه کوشیده است تا بر میزان تأثیر و شاعرانگی کلام خود بیفزاید. او در اشعار خود گاه  
خویشتن را به خضر و هدایتگری تشبیه نموده که به هدایت افراد به چشمه حیات جاودانگی راهنمایی می‌پردازد.  
او در کاربرد ترکیب آب حیات نیز ضمن آن که به کاربرد اصلی آن در داستان حضرت خضر توجه دارد، با تشبیه  
شراب، لب معشوق، چهره معشوق و اندام وی به آب حیات کوشیده است تا بر حسن زیبایی و تأثیر کلام خود  
بیفزاید. امریکه بیش‌تر مفهوم خاصیت جاودانگی آب حیات و جاودانه ماندن خضر را القا می‌کند.

### فهرست منابع و مآخذ

- باسورث، سی.ای، (۱۳۶۶)، تاریخ کمبریج، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- بای‌بوردی، چنگیز غلام علی، (۱۳۷۰)، زندگی و آثار نزاری، ترجمه مهناز صدری، چ ۱، تهران: انتشارات علمی.
- ریپکا، یان، (۱۳۸۳)، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه دکتر ابوالقاسم سری، چ ۱، تهران: گلرنگ یکتا.
- سجادی، سیدجعفر، (۱۳۷۰)، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، تهران: طهوری.
- سعدی، مصلح بن عبدالله، (۱۳۸۱)، کلیات سعدی، تصحیح و شرح لغات از حسین استادولی بهاء‌الدین اسکندری  
ارسنجانی، تهران: قدیانی.
- شمیسا، سیروس، (۱۳۸۹)، فرهنگ تلمیحات (اشارات اساطیری، داستانی، تاریخی، مذهبی در ادبیات فارسی)،  
تهران: میترا.
- صفا، ذبیح‌الله، (۱۳۷۱)، تاریخ ادبیات در ایران، چ ۴، تهران: فردوس.



- فروزانفر، بدیع‌الزمان، (۱۳۴۷ و ۱۳۴۸)، شرح مثنوی شریف، ج ۳، تهران: دانشگاه تهران.
- مارکیش، سیمون، (۱۳۵۱)، اساطیر، ترجمه ابیانی، تهران: دنیای دانش.
- نزاری قهستانی، سعدالدین بن شمس‌الدین، (۱۳۷۱)، دیوان غزلیات، ج ۱، تهران: انتشارات علمی.
- .....، (۱۳۷۳)، دیوان غزلیات، ج ۲، تهران: صدوق.
- یاحقی، محمدجعفر، (۱۳۸۶)، فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی، تهران: فرهنگ معاصر.